



The New Paradigm of U.S. Presence in West Asia: From Classical Military Hegemony to Cognitive Hegemony and Networked Deterrence

Seyed Abolhasan Firouzabadi¹ | Abdul Hussein Kalantari²

1. Ph.D. in Strategic Management, National Defense University, Tehran, Iran. alhasanfirouzabadi@gmail.com
2. Professor, Department of Sociology, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. abkalantari@ut.ac.ir

Abstract

The contemporary world, marked by the emergence of new domains of cognitive and virtual warfare and the changing nature of threats, has confronted the United States with a strategic challenge. The central question of this article is: What is the nature of the new architecture of U.S. dominance in West Asia, and how is the United States' security strategy transitioning from a heavy physical presence toward more flexible, intelligent, and network-centric models? The theoretical framework is grounded in constructivism and the emerging dimensions of power in sociology. According to this approach, power is embedded not only in military instruments but also in the ability to define the rules of the game. The research adopts a qualitative methodology with a descriptive-analytical approach, drawing data from U.S. national security strategic documents, reports by defense research institutions, and recent scholarly sources. The findings indicate that the United States has transitioned from a War on Terror strategy toward a strategic reconfiguration focused on great-power competition. This transition has four consequences: a shift in the deterrence paradigm from a predominantly military approach toward integrated deterrence; the transformation of cognitive warfare and perception management through social media algorithms into a central pillar of contemporary confrontation; the redefinition of power on the basis of artificial intelligence and emerging instruments of warfare; and the exploitation of social polarization to weaken the power structures of rivals. Accordingly, Iran's strategy for compelling the United States to withdraw, without an understanding of these strategic transformations, is bound to fail and requires a transition from a purely military balance toward a smart existential balancing approach.

Keywords: Hard Warfare, Soft Warfare, Networked Deterrence, Cognitive Governance, Remote Balancing, Smart Balancing

Volume info

Vol. 6
Series: 22
Summer 2026
P.P: 46-76

Article Type

Research Paper

Article History

Received:
16 June 2026
Revised:
14 August 2026
Accepted:
19 August 2026
Published:
23 July 2026

ISSN – E-ISSN

ISSN: 2821-0247
E-ISSN: 2783-4743



Publisher: Imam Hossein University.

"Authors Retain The Copyright"

Cite this article: Firouzabadi, S A and Kalantari, A H . (2026). The New Paradigm of U.S. Presence in West Asia: From Classical Military Hegemony to Cognitive Hegemony and Networked Deterrence. American Strategic Studies, 6(2),46-76. doi: 10.47176/asr.2026.1400



پارادایم نوین حضور ایالات متحده در غرب آسیا: گذار از هژمونی نظامی کلاسیک به هژمونی شناختی و بازدارندگی شبکه‌ای

ابوالحسن فیروزآبادی^۱ | عبدالحسین کلانتری^۲

۱. دکتری تخصصی مدیریت استراتژیک، دانشگاه عالی دفاع ملی، تهران، ایران. alhasanfirouzabadi@gmail.com

۲. نویسنده مسئول: استاد، گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. abkalanteri@ut.ac.ir

چکیده

دنیای معاصر با ظهور عرصه‌های جدید نبرد شناختی و مجازی و تغییر ماهیت تهدیدات، ایالات متحده را با چالشی راهبردی رویه‌رو کرده است. سؤال اصلی مقاله این است که ماهیت معماری نوین سلطه آمریکا در غرب آسیا چیست و انتقال راهبرد امنیتی آمریکا از حضور فیزیکی سنگین به سوی الگوهای منعطف‌تر، هوشمندتر و شبکه‌ای چگونه انجام می‌پذیرد؟ چارچوب نظری بر سازه‌انگاری و ابعاد نوین قدرت در جامعه‌شناسی استوار است؛ مطابق این رویکرد، قدرت نه تنها در ابزارهای نظامی بلکه در توانایی تعریف قواعد بازی نهفته است. روش پژوهش، کیفی با رویکرد توصیفی-تحلیلی است و داده‌ها از اسناد راهبردی امنیت ملی آمریکا، گزارش‌های مراکز پژوهشی دفاعی و منابع علمی سال‌های اخیر گردآوری شده‌اند. یافته‌ها نشان می‌دهد ایالات متحده از راهبرد جنگ علیه تروریسم به سوی بازآرایی راهبردی با تمرکز بر رقابت قدرت‌های بزرگ گذار کرده است؛ گذاری که چهار پیامد دارد: تغییر پارادایم بازدارندگی از صرفاً نظامی به بازدارندگی یکپارچه؛ تبدیل جنگ شناختی و مدیریت ادراک از طریق الگوریتم‌های شبکه‌های اجتماعی به رکن اصلی تقابل‌های نوین؛ بازتعریف قدرت بر پایه هوش مصنوعی و ابزارهای نوین نبرد؛ و بهره‌گیری از قطب‌بندی اجتماعی برای تضعیف ساختار قدرت رقیب. بر این اساس، راهبرد ایران برای خروج آمریکا، بدون درک این تحولات راهبردی، محکوم به ناکامی است و نیازمند گذار از موازنه نظامی صرف به موازنه وجودی هوشمند است.

کلیدواژه‌ها: جنگ سخت، جنگ نرم، بازدارندگی شبکه‌ای، حکمرانی شناختی، موازنه از دور، موازنه هوشمند

استناد: فیروزآبادی، ابوالحسن و کلانتری، عبدالحسین. (۱۴۰۵). پارادایم نوین حضور ایالات متحده در غرب آسیا:

گذار از هژمونی نظامی کلاسیک به هژمونی شناختی و بازدارندگی شبکه‌ای. مطالعات راهبردی آمریکا، ۶(۲)،

doi: 10.47176/asr.2026.1400. ۴۶-۷۶

"حق چاپ برای نویسندگان
محفوظ است"

ناشر: دانشگاه جامع
امام حسین (ع).



OPEN ACCESS

سال و شماره
سال ۶، پیاپی: ۲۲
تابستان ۱۴۰۵
صص: ۷۶-۴۶
نوع مقاله
مقاله پژوهشی
سابقه مقاله
تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۳/۲۶
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۵/۵/۲۳
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۵/۲۸
تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۵/۰۱
شابا چاپی و الکترونیکی
شابا چاپی: ۲۸۲۱-۲۴۷
الکترونیکی: ۲۷۸۳-۴۷۴۳

مقدمه

ایران سال‌هاست که ایده «خروج نظامیان آمریکا از منطقه» را مطرح کرده است؛ اما تحول بنیادین در ماهیت منازعات بین‌المللی، از جنگ سخت و آتش محور به جنگ ترکیبی و هیبریدی مبتنی بر فناوری‌های نوین، این پرسش را ضروری ساخته است: آیا خروج سنتی سربازان و پایگاه‌های نظامی آمریکا، آن‌گونه که در ذهنیت کلاسیک امنیتی ایران تعریف می‌شود، هنوز معنای محصلی دارد؟ پاسخ کوتاه «خیر» است؛ اما دلیل آن فراتر از ناکارآمدی صرف این خروج است. واقعیت آن است که نیروی نظامی کلاسیک آمریکا سال‌هاست که نقش «بادکنک نمایشی» را بازی می‌کند؛ حضور فیزیکی آن‌ها هزینه‌های هنگفتی برای واشینگتن داشته، درحالی که هسته اصلی سلطه آمریکا به زیرساخت‌های نامرئی، شبکه‌های داده، الگوریتم‌های هوش مصنوعی و شرکت‌های بزرگ فناوری (از گوگل تا پالانتیر) واگذار شده که عموماً توسط پترودلارها در غرب آسیا تأمین مالی شده‌اند. این شبکه‌ها در قالب حضوری غیرنظامی، متمرکز بر «خدمات ابری»، «جنگ شناختی» و «مهندسی رفتاری» عملاً جایگزین یگان‌های زرهی شده‌اند. هرچند در بزنگاه‌هایی مانند جند ۱۲ روزه و جنگ رمضان شاهد تعامل نزدیک و به هم پیوسته این دو نوع نبرد بوده‌ایم.

بنابراین تحول در دکترین سیاست خارجی ایالات متحده در قبال منطقه غرب آسیا در دهه سوم قرن بیست و یکم، نه یک عقب‌نشینی تاکتیکی، بلکه یک بازآرایی راهبردی^۱ محسوب می‌شود. پس از دو دهه مداخله نظامی مستقیم که با دکترین جنگ جهانی علیه تروریسم^۲ در سال ۲۰۰۱ آغاز شد، هزینه‌های فزاینده اقتصادی (IRNA, 2022) و فرسایش سرمایه اجتماعی و قدرت نرم آمریکا، واشینگتن را به سمت اتخاذ استراتژی «کاهش تعهدات نظامی»^۳ سوق داده است. ایالات متحده در حال کاهش «حضور فیزیکی سنگین»^۴ به سمت افزایش «نفوذ هوشمند و شبکه‌ای» است که در آن «قدرت پسانظامی»، قدرت سایبری، دیپلماسی، فناوری بر پایه شبکه‌های ارتباطی، هوش مصنوعی مولد، الگوریتم عامل پایه و بازدارندگی ناملموس و از راه دور نقش مهمی ایفا می‌کنند. بر این اساس، سؤال این مقاله این است که ماهیت معماری نوین سلطه آمریکا در غرب

^۱ Strategic Realignment

^۲ GWOT

^۳ Retrenchment

^۴ Heavy Footprint

آسیا پس از پایان حضور نظامی کلاسیک چیست و چگونه از حکمرانی شناختی و بازدارندگی شبکه‌ای برای حفظ موازنه وجودی هوشمند استفاده می‌کند؟

۱- پیشینه پژوهش

در میان پژوهش‌های ایرانی مرتبط، می‌توان به آثار منتشرشده در فصلنامه مطالعات راهبردی آمریکا اشاره کرد. طالع‌ی‌حور (۱۴۰۳) در مقاله «جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا: تقابل راهبردی در منطقه غرب آسیا»، رویارویی دو کشور را در سطح منطقه‌ای بررسی کرده، اما عمدتاً بر منازعه ژئوپلیتیک و نظامی متمرکز مانده و به گذار به لایه شناختی و شبکه‌ای نپرداخته است. نوروزی و همکاران (۱۴۰۳) نیز در مقاله «واکاوی نفوذ سیاسی-امنیتی آمریکا در جمهوری اسلامی ایران به مثابه پدیده‌ای آشوبناک و کوانتومی»، سازوکار نفوذ را با استعاره آشوب و کوانتوم صورت‌بندی کرده‌اند، ولی دلالت‌های آن برای بازدارندگی شبکه‌ای را نمی‌کاوند. همچنین محمدی و همکاران وی (۱۴۰۳) نیز در اثر خود تحت عنوان «هوش مصنوعی و تحول در قلمرو سیاسی-اجتماعی»، نقش هوش مصنوعی را در انتخابات ۲۰۲۴ آمریکا بررسی کرده‌اند، اما تحلیل آنان معطوف به سیاست داخلی آمریکاست، نه کاربست آن در حکمرانی شناختی منطقه‌ای.

هم‌چنین، ادبیات داخلی ناظر به «اخراج آمریکا از خلیج فارس» عمدتاً این هدف را به صورت تک لایه و نظامی (خروج پایگاه‌ها و ناوگان) فهم کرده است؛ حال آنکه اخراج واقعی نیازمند لایه‌بندی چندسطحی است: لایه نظامی-میدانی، لایه زیرساختی مالی و فناورانه و لایه شناختی-روایی. نادیده گرفتن دو لایه اخیر سبب می‌شود خروج صرفاً نظامی به «توهم پیروزی» بینجامد، در حالی که سلطه ساختاری و الگوریتمیک پابرجا می‌ماند. البته کوشکی و میرحسینی (۱۴۰۰) نیز در مقاله «لایه‌بندی اخراج آمریکا از خلیج فارس» لایه‌بندی سه‌گانه حضور آمریکا را شامل «حضور نظامی، هژمونی فرهنگی و حضور به مثابه پشتیبان نظام‌های سیاسی منطقه» برمی‌شمارند. این تصویر چندلایه علی‌رغم برتری تحلیلی نسبت به نظام‌های نظری پیشین، توانسته است سویه‌های فناورانه جدید حضور آمریکا را در منطقه ادراک نماید.

جدول زیر نیز مهم‌ترین پژوهش‌های مرتبط خارجی در پنج سال اخیر و شکاف پژوهشی هر یک را نشان می‌دهد. شکاف مشترک این آثار، نبود تحلیل جامعه‌شناختی یکپارچه از گذار

هم‌زمان نظامی، شناختی و شبکه‌ای حضور آمریکا در غرب آسیا با تمرکز بر دلالت‌های آن برای ایران است.

جدول-۱. پیشینه پژوهش در آثار بین‌المللی

نویسنده (سال)	محور پژوهش	شکاف
Masitoh et al. (2025)	اجرای بازدارندگی یکپارچه آمریکا در جنگ اوکراین	تمرکز بر اروپا، نه غرب آسیا و دلالت‌های ایران
Ćosić et al. (2026)	ارتباطات راهبردی هیجان محور در جنگ شناختی دفاعی	بُعد نظری، بدون کاربری منطقه‌ای
Gilli et al. (2025)	عملیات چند دامنه‌ای و آینده ناتو	چارچوب نظامی غرب، فاقد لایه شناختی - اجتماعی
Rossbach (2024)	تاب‌آوری داده و دفاع ملی	تمرکز بر دولت‌های کوچک، نه معماری سلطه
Mlinac (2025)	هوش هیبریدی و انتشار اطلاعات نادرست در فضای سایبر	بدون پیوند با راهبرد کلان آمریکا در منطقه
زوبوف (۱۴۰۴)	سرمایه‌داری نظارتی	چارچوب جهانی، بدون کاربری ژئوپلیتیک غرب آسیا

وجه تمایز و نوآوری پژوهش حاضر نسبت به آثار پیش گفته در سه نقطه است: نخست، برخلاف مطالعاتی که حضور آمریکا را یا صرفاً نظامی - ژئوپلیتیک یا صرفاً رسانه‌ای تحلیل کرده‌اند، این مقاله گذار هم‌زمان سه لایه‌ای (نظامی کلاسیک، نهادی بازدارندگی یکپارچه و شناختی - اطلاعاتی) را در یک چارچوب جامعه‌شناختی واحد صورت‌بندی می‌کند؛ دوم، مفاهیم «بازدارندگی شبکه‌ای» و «موازنه وجودی هوشمند» را به‌عنوان مقولاتی تحلیلی برای فهم حضور پسانظامی آمریکا پیشنهاد می‌دهد؛ سوم، دلالت‌های راهبردی این گذار را به‌طور مشخص برای ایران و مسئله لایه‌بندی اخراج آمریکا از خلیج فارس استخراج می‌کند، نکته‌ای که در پیشینه موجود مغفول مانده است.

۲- روش‌شناسی پژوهش

رویکرد این پژوهش «توصیفی - تحلیلی» با ماهیت کیفی است. در بخش نظری، از مدل‌های کلان روابط بین‌الملل (رنالیسم ساختاری و سازه‌نگاری) برای تبیین رفتارهای کلان ایالات متحده استفاده شده است. ابزار گردآوری داده‌ها شامل موارد زیر است:

اسناد کتابخانه‌ای: تحلیل اسناد راهبرد امنیت ملی آمریکا^۱، دکترین‌های دفاعی پنتاگون و مقالات علمی نظریه‌پردازان و استراتژیست‌هایی چون جوزف نای، استیون والتد و جان میرشایمر. داده‌های میدانی و مشاهده پدیدارشناختی: این تحقیق با شناسایی متغیرهای کلیدی در رفتار گروه‌ها و افراد در غرب آسیا، به تحلیل داده‌های استخراج شده از واکنش‌های اجتماعی به رویدادهای سیاسی پرداخته است. این داده‌ها شامل الگوهای مصرف رسانه‌ای، تغییرات در افکار عمومی بر اساس نظرسنجی‌های معتبر و تحلیل رفتارهای سایبری کاربران در مناطق بحرانی است. در نهایت، با استفاده از روش‌های خاص تحلیل داده (تحلیل مضمون و مدلسازی رفتاری)، یافته‌ها برای درک عمیق‌تر تعاملات انسانی مورد واکاوی قرار گرفته‌اند.

۳- مبانی نظری و چارچوب مفهومی

این پژوهش با اتکا به اسناد رسمی آمریکا و تحلیل رفتار میدانی آمریکا بر این پیش‌فرض استوار است که تحول حضور ایالات متحده در غرب آسیا را نمی‌توان صرفاً با مفاهیمی چون «خروج»، «کاهش نیرو» یا «عقب‌نشینی» توضیح داد؛ بلکه باید آن را به‌مثابه دگرپیشی در منطق اعمال قدرت فهم کرد. در این چارچوب، سه لایه تحلیلی درهم‌تنیده‌اند: نخست، «لایه ژئوپلیتیک کلاسیک» که بر کنترل فضا و موازنه قوا تمرکز دارد؛ دوم، «لایه نهادی-راهبردی» که در قالب بازدارندگی یکپارچه ظاهر می‌شود؛ و سوم، «لایه شناختی-اطلاعاتی» که در آن ادراک و داده به میدان اصلی رقابت قدرت بدل می‌شوند.

در این مسیر، مفاهیمی نظیر «موازنه از دور»^۲، «موازنه هوشمند»^۳، «بازدارندگی یکپارچه»^۴ و «جنگ شناختی»^۵، «سلطه روایی»^۶، ابزارهای مفهومی و نظری غنی‌ای هستند که فراتر از ادراک سنتی از حضور نظامی و تفنگداران آمریکایی، تصویر دقیقی از حضور نامرئی این کشور در مناسبات قدرت جدید، بالأخص در منطقه غرب آسیا می‌دهد. در ادامه تأملی نظری بر هریک از این مفاهیم نظری که توضیح دهنده دکترین جدید واشینگتن است خواهیم داشت:

^۱ NSS

^۲ Offshore Balancing

^۳ Intelligent Balancing

^۴ Integrated Deterrence

^۵ Cognitive Warfare

^۶ Narrative Dominance

۳-۱- قدرت هوشمند و نفوذ ساختاری در عصر پلتفرم‌ها

جوزف نای (۲۰۲۱، ۲۰۲۳)، در تبیین «قدرت هوشمند»^۱، ترکیب قدرت سخت و نرم را ضروری می‌داند. به نظر وی ترکیب قدرت سخت (مانند حملات موشکی، هوایی و پهپادی نقطه‌زن (با قدرت نرم، تحریم‌های مالی، دیپلماسی عمومی و نفوذ فرهنگی) منجر به شکلی از حکمرانی شده است که نای آن را قدرت هوشمند می‌نامد؛ اما در قرن ۲۱، این مفهوم به «قدرت ساختاری»^۲، سوزان استرنج پیوند می‌خورد که برای فهم چرایی سرسختی حضور درازمدت آمریکا در منطقه غرب آسیا بسیار حیاتی است. این نوع از قدرت به این واقعیت ارجاع دارد که آمریکا از طریق کنترل ساختارهای چهارگانه (دانش، امنیت، نظامات مالی و تولید) و فناوری‌های وابسته بدان، حضور خود را نهادینه می‌کند. لذا، حتی با کاهش نیروهای نظامی و حتی کارشناسی، وابستگی کشورهای منطقه به فناوری‌های آمریکایی (از نرم‌افزارهای مدیریتی تا زیرساخت‌های اینترنتی و هوش مصنوعی) نفوذ ساختاری واشینگتن را تضمین می‌نماید (Strange, 2015). ایالات متحده با تکیه بر برتری در حوزه‌های فناوری دیجیتال، هوش مصنوعی و پلتفرم‌های تبادل اطلاعات، نوعی «سلطه ساختاری» ایجاد کرده است. در این فضا، قدرت نه از لوله تفنگ، بلکه از طریق استانداردهای سیلیکون و الگوریتم‌های شبکه‌های اجتماعی اعمال می‌شود. شبکه‌های اجتماعی فقط ابزار ارتباطی نیستند؛ بلکه به میدان‌هایی تبدیل شده‌اند که در آن‌ها داده‌های رفتاری، باورهای سیاسی، تمایلات فرهنگی و آسیب‌پذیری‌های روانی کاربران تحلیل و هدف‌گذاری می‌شود (Mlinac, 2025; Jayamaha & Matisek, 2018). این وابستگی تا آنجاست که تصور عدم حضور آمریکا در زنجیره فناوری‌های مرتبط با چهارگانه مذکور برای کشورهای وابسته غیرممکن است. هرچند تعاملات اخیر برخی کشورهای حوزه خلیج فارس با چین بر این وابستگی فناورانه تمام عیار خدشه وارد کرده است.

۳-۲- موازنه از دور و موازنه هوشمند

مطابق با نظریه استیون والت، ایالات متحده پس از دو دهه جنگ‌های پرهزینه به این نتیجه رسید که حضور فیزیکی دائمی منجر به ایجاد معضل امنیتی می‌شود. لذا، راهبرد «موازنه از دور» به‌عنوان جایگزین انتخاب شد. این راهبرد بر این پیش‌فرض بنا شده است که قدرت هژمون

^۱ Smart Power

^۲ Structural Power

فرمانطقه‌ای باید از درگیری مستقیم و پرهزینه اجتناب کند و تنها زمانی وارد عمل شود که نظم منطقه‌ای در آستانه سلطه یک قدرت محلی قرار گیرد (Mearsheimer, 2021, 2018; Walt, 2018: 68). این مفهوم تأکید دارد که بازدارندگی دیگر تنها در قلمرو نظامی نیست، بلکه شامل پیوند زدن توانمندی‌های سایبری، اقتصادی، اطلاعاتی و دیپلماتیک در یک شبکه واحد است. ارجاع به اسناد پنتاگون (۲۰۲۶) نشان می‌دهد که آمریکا سعی کرده با ایجاد زیرساخت‌های دفاعی مشترک، وابستگی استراتژیک متحدان را به خود حفظ کند؛ اما در نسخه ارتقا یافته که تحت عنوان «موازنه هوشمند» شناخته می‌شود، واشینگتن به جای اشغال جغرافیا، به اشغال «گره‌های اتصال» می‌پردازد؛ بنابراین گذار آمریکا از غرب آسیا به شرق آسیا به معنای رهاسازی منطقه نیست، بلکه به معنای تغییر ابزارها از تجهیزات سنگین به مدیریت منازعات راه دور است. این رویکرد به آمریکا اجازه می‌دهد با کمترین هزینه فیزیکی، موازنه تهدید را علیه رقبای خود (ایران و محور مقاومت) حفظ کند. درواقع، حضور نظامی از حالت «سد کننده» به حالت «تسهیل کننده موازنه میان کنشگران محلی» تغییر یافته است.

۳-۳. بازدارندگی یکپارچه و شبکه‌سازی امنیتی

مفهوم «بازدارندگی یکپارچه» که در سند راهبردی ملی آمریکا (۲۰۲۲) برجسته شده، سنگ بنای جدید حضور این کشور و مکمل دکترین «موازنه از دور» است. این مفهوم فراتر از توان نظامی، شامل ادغام قابلیت‌های سایبری، اقتصادی، دیپلماتیک و اطلاعاتی است. لوی آستین، وزیر دفاع آمریکا، این مفهوم را به عنوان استفاده از تمام ابزارهای موجود برای جلوگیری از جنگ و حفظ ثبات تعریف می‌کند. در غرب آسیا، این بازدارندگی از طریق تشکیل ائتلاف‌های نوین (مانند پیمان ابراهیم و همکاری‌های پدافندی منطقه‌ای) و ادغام داده‌های راداری-اطلاعاتی میان متحدان محلی به صورت شبکه‌سازی امنیتی تجلی می‌یابد (Austin, 2021). لذا به نظر می‌رسد این مدل از شبکه‌سازی، به دنبال ایجاد یک «نظم امنیتی جمعی منهای ایران» است که در آن آمریکا نقش «تأمین کننده فناوری و امنیت سایبری» را ایفا می‌کند، نه پیاده نظام نظامی. این لایه از ادبیات نظری تأکید دارد که قدرت آمریکا اکنون در «پروتکل‌های پردازشی و اطلاعاتی و ارتباطی» نهفته است تا در پادگان‌های نظامی.

۳-۴- حکمرانی شناختی و سرمایه‌داری نظارتی در ژئوپلیتیک نوین

در عصر حاضر، قدرت از «توان تخریب» به «توان تعریف» منتقل شده است. حکمرانی شناختی بر این فرض استوار است که با کنترل جریان اطلاعات و مدیریت الگوریتم‌ها، می‌توان مدل‌های ذهنی جوامع را تغییر داد. در اینجا، متغیرهای کلیدی رفتار انسانی (مانند آرزومندی، ترس و تعلق هویتی) از طریق پلتفرم‌های دیجیتال^۱ هدایت می‌شوند. ارجاع به مدل‌های تئوریک رفتارشناسی نشان می‌دهد که وقتی داده‌های بزرگ در اختیار هژمون باشد، او می‌تواند بحران‌های اجتماعی را پیش‌بینی و در جهت مورد نظر هدایت کند و این همان «امپریالیسم پلتفرمی»^۲ است که درصدد «حکمرانی شناختی»^۳ است. بر پایه «حکمرانی نظارتی»^۴، پلتفرم‌ها با مدیریت جریان اطلاعات و «فیلترینگ حبابی»^۵، افکار عمومی را به گونه‌ای جهت‌دهی می‌کنند که حتی در غیاب سربازان آمریکایی، ارزش‌ها و تمایلات سیاسی همسو با غرب در لایه‌های میانی جامعه بازتولید شود (Walker, 2024).

نظریه «سرمایه‌داری نظارتی»^۶، شوشانا زوبوف (۲۰۱۹) و مفهوم جامعه شبکه‌ای مانوئل کاستلز (۲۰۲۴) نیز از منظری دیگر ابزارهای کلیدی برای درک لایه سوم حضور آمریکا (لایه شناختی-اطلاعاتی) هستند. بر اساس این نظریات که پارادایم جدیدی برای تحلیل رفتارهای نظام سرمایه‌داری را تصویر می‌کنند، فضای سایبری غرب آسیا به مستعمره نوین پلتفرم‌های فناوری آمریکایی تبدیل شده است. این نفوذ شامل سه سطح است:

۱. داده محوری^۷: پلتفرم‌های دیجیتال به عنوان حسگرهای جمع‌آوری داده‌های اجتماعی عمل کرده و با جمع‌آوری تمامی ردپاهای دیجیتال، نقشه‌های دقیق رفتاری از جوامع هدف (مانند ایران، عراق و لبنان) را تهیه می‌کنند. لذا پژوهش‌های جدید تأکید می‌کنند که داده‌های ملی حیاتی باید به عنوان منبع راهبردی امنیت ملی دیده شوند. راسباخ در مطالعه‌ای درباره تاب‌آوری داده و دفاع ملی استدلال می‌کند که بدون داده‌های حیاتی، حتی تداوم دولت در

^۱ Google, Meta, X

^۲ Platform Imperialism

^۳ Cognitive Governance

^۴ surveillance governance

^۵ Filter Bubbles

^۶ Surveillance Capitalism

^۷ Datafication

بحران نیز ممکن است مختل شود؛ زیرا دولت برای مالیات، رفاه، سلامت، آموزش، انرژی، حمل و نقل و دفاع به داده نیاز دارد (Rossbach, 2024).

۲. مدل سازی رفتاری: بر اساس داده های جمع آوری و استخراج شده، مدل های پیش بینی کننده طراحی می شوند تا ناآرامی های اجتماعی یا تغییرات سیاسی را مدیریت و هدایت کنند (مانند آنچه در بهار عربی، شورش های عراق و حوادث ۱۴۰۱ و حوادث دی ماه ۱۴۰۴ مشاهده شد).

۳. جنگ شناختی^۱: این مفهوم که به عنوان «عرصه ششم نبرد» شناخته شده، ذهن انسان را به عنوان میدان اصلی جنگ در نظر می گیرد. در اینجا، هدف تخریب زیرساخت ها نیست، بلکه تخریب اراده ملی و تغییر دستگاه محاسباتی نخبگان و توده هاست (Bernal et al., 2020). بر این مبنای، میدان نبرد معاصر فقط خاک، مرز و پایگاه نیست و ذهن، ادراک، اعتماد اجتماعی، حافظه تاریخی، هیجان جمعی و رفتار دیجیتال نیز به میدان جنگ تبدیل شده اند (Kalpokas, 2024 & Romanski, 2025 & Ćosić et al., 2026).

۴. در ادبیات جنگ ترکیبی نیز دقیقاً بر همین تغییر میدان نبرد تأکید می شود. جنگ ترکیبی صرفاً ترکیب جنگ منظم و نامنظم نیست؛ بلکه مجموعه ای از ابزارهای نظامی، سایبری، اقتصادی، رسانه ای، دیپلماتیک، روان شناختی و فناوریانه بکار گرفته می شود که معمولاً در ناحیه خاکستری میان صلح و جنگ عمل می کنند (Wither, 2016 & Saeed, 2025). در این ناحیه خاکستری، دشمن لزوماً به دنبال اشغال سرزمین نیست؛ بلکه می تواند تصمیم گیری، اعتماد عمومی، انسجام اجتماعی، ظرفیت شناختی نخبگان و مشروعیت نهادی رقیب را فرسوده کند. جنگ شناختی معاصر فقط با اطلاعات غلط کار نمی کند؛ بلکه با «اقلیم هیجانی» جامعه کار می کند، یعنی می کوشد ترس، خشم، تحقیر، ناامیدی یا بی اعتمادی را به صورت ساختاری تقویت کند (Kalpokas, 2024 & Matisek, 2018; Matisek, 2018). به علت همین ویژگی های جنگ شناختی است که نمی توان صرفاً با انسداد به آن پاسخ داد. تجربه جهانی نشان می دهد که «تاب آوری شناختی» به سواد رسانه ای، اعتماد نهادی، کیفیت حکمرانی، شفافیت، رسانه های حرفه ای، استقلال نسبی جامعه علمی،

¹ Cognitive Warfare

تولید محتوای جذاب، توان رقابت پلتفرمی و تنظیم‌گری هوشمند وابسته است (Danet, 2023 & Saeed, 2025).

۵-۳- فراتر از نظریه برساخت‌گرایی^۱ و هویت راهبردی

در تحلیل گذار ایالات متحده از حضور نظامی کلاسیک، نظریه برساخت‌گرایی، به‌ویژه با تکیه بر آراء الکساندر ونت، ابزاری کارآمد فراهم می‌آورد. برخلاف رئالیسم که قدرت را صرفاً در ظرفیت‌های مادی (تانک‌ها، موشک‌ها و بودجه نظامی) محصور می‌بیند، برساخت‌گرایی بر این باور است که «ساختارهای انسانی بیش از آنکه مادی باشند، توسط ایده‌های مشترک شکل می‌گیرند» (Wendt, 1999: 97). در این پارادایم، خروج فیزیکی سربازان آمریکایی از پایگاه‌هایی نظیر بگرام یا تلیل حضور در عراق، لزوماً به معنای افول قدرت نیست؛ بلکه تلاشی برای بازتعریف «هویت استراتژیک» آمریکا در منطقه است. از منظر برساخت‌گرایانه، امنیت یک «برساخت اجتماعی» است. رسانه‌ها با بازنمایی حضور آمریکا به‌عنوان یک «ناظر فناورانه خیرخواه» به جای یک «اشغالگر متداخل» در حال تغییر دادن انگاره‌های هویتی و به تبع آن، تغییر ساختار امنیتی منطقه هستند. این نظریه تبیین می‌کند که چگونه واشینگتن با تغییر روایت حضور خود، تلاش می‌کند تا «دشمنی» را به «رقابت مدیریت شده» تبدیل کرده و از این طریق، هزینه‌های صیانت از منافع خود را کاهش دهد. آمریکا درصدد است در ذهن مخاطبان منطقه‌ای، تصویر خود را از یک «اشغالگر نظامی» به یک «شریک فناورانه و امنیتی» تغییر دهند (Walker & Ludwig, 2024). در گذار از حضور نظامی به حضور فناورانه، رسانه‌ها وظیفه دارند آنچه ادوارد برنيس «مهندسی رضایت»^۲، می‌نامید را در مقیاسی نوین اجرا کنند. در این چارچوب، هدف رسانه‌های جریان اصلی (مانند CNN، BBC و شبکه‌های منطقه‌ای وابسته) بازنمایی خروج نظامی آمریکا نه به‌عنوان یک شکست یا خلأ قدرت، بلکه به‌عنوان یک «گذار تمدنی» و «مسئولیت‌پذیری استراتژیک» است (Herman & Chomsky, 2024). از این فراتر، در غیاب سربازان در خیابان، تصویر آمریکا از طریق محصولات فرهنگی دیجیتال و استارت‌آپ‌های مورد حمایت واشینگتن بازسازی می‌شود. آمریکا اکنون نه با «چکمه»، بلکه با «کد» در زندگی روزمره مردم غرب آسیا حضور دارد.

1 Constructivism
2 Engineering of Consent

۳-۶- وارونگی مفهوم حضور: از پایگاه^۱ به ابر^۲

با توجه به توضیحات فوق، آمریکا طی دو دهه گذشته، به تدریج الگوی «پایگاه‌های فیزیکی» را با «ابرپایگاه‌های فناورانه» جایگزین کرده است. اجزای این ابرپایگاه‌ها عبارت‌اند از:

۱. مراکز داده و ایستگاه‌های شنود که در کشورهای همسایه ایران (امارات، بحرین، قطر و عراق) مستقرند و تمام طیف ارتباطات، تراکنش‌های مالی و حتی پیام‌های شخصی ایرانیان را پایش می‌کنند؛

۲. شبکه‌های ماهواره‌ای و پلتفرم‌های ابری که مستقیماً توسط شرکت‌های آمریکایی (مانند مایکروسافت، آمازون و اسپیس‌ایکس) مدیریت می‌شوند و پهنای باند اینترنت و دسترسی به محتوا را در اختیار دارند؛

۳. نیروهای قراردادی و شرکت‌های امنیت سایبری خصوصی که با پوشش «مشاوره فناوری» یا آموزش عملیات جنگ نرم را رهبری می‌کنند.

آمریکا با جایگزینی پایگاه‌های فیزیکی مانند «العدید» یا «اینجرلیک» با «ابرپایگاه‌های منطقه‌ای داده» نوعی «سراسر بین دیجیتال» ایجاد کرده است. شرکت‌هایی نظیر Palantir و Amazon Web Services^۳ با قراردادهای دفاعی کلان (مانند پروژه JWCC)، وظیفه پایش و تحلیل رفتاری کل منطقه را بر عهده دارند (Couldry & Mejias, 2018). این «حضور ابری» سه ویژگی بسیار مهم دارد:

۱. پایداری: برخلاف سرباز، الگوریتم دچار خستگی یا تلفات جانی نمی‌شود؛
۲. ارزان بودن: هزینه‌های نگهداری توسط پترودلارهای منطقه (سرمایه‌گذاری‌های صندوق‌های حاکمیتی عربستان و امارات در سیلیکون ولی) به عنوان پیشرفت‌های فناورانه و توسعه یافتگی تأمین می‌شود؛

۳. نفوذ مویرگی: این قدرت تا خصوصی‌ترین عرصه‌های کاربران و شهروندان نفوذ می‌کند. در چنین ساختاری، خروج تفنگداران کلاسیک، صرفاً یک تغییر تاکتیکی است؛ زیرا سلطه فناورانه همچنان پابرجاست. حتی اگر آخرین سرباز آمریکایی از سوریه یا عراق خارج شود،

¹ Base

² Cloud

³ AWS

الگوریتم‌های این شرکت‌ها همچنان افکار عمومی ایران را شکل می‌دهند، اعتماد اجتماعی را فرسایش می‌دهند و هزینه‌های حکمرانی را افزایش می‌دهند. از این منظر، تأکید صرف بر خروج نظامی، نه تنها مفید نیست، بلکه از وجوهی خطرناک است؛ زیرا ایران را دچار توهم «پیروزی» می‌کند، درحالی‌که میدان نبرد اصلی به جای نامرئی تری منتقل شده است.

بنابراین خروج نظامیان آمریکایی از منطقه، به خودی خود، پایان سلطه واشینگتن نیست؛ بلکه آغاز مرحله‌ای جدید از سلطه فناوریانه و شناختی است. افول حضور نظامی کلاسیک، به معنای خروج از میدان نیست، بلکه به معنای تغییر «جغرافیای منازعه» از زمین به ذهن و از پایگاه‌های نظامی به سرورهای ابری است؛ بنابراین بازمهندسی حضور هوشمندانه ضروری است؛ ایران برای عبور از این مرحله باید از ذهنیت خطی «خروج یا ماندن» خارج شود و به معماری پیچیده قدرت در عصر دیجیتال انتقال یابد.

علاوه بر این، به نظر می‌رسد جنگ‌های اخیر در غرب آسیا (از طوفان الاقصی تا درگیری‌های نیابتی) تا حدودی این درس را به غرب داد که جنگ سخت و مبتنی بر آتش، منطقه را به ورطه آتش‌سوزی فراگیر می‌کشاند که حداقل هزینه آن در قیمت حامل‌های انرژی خود را نشان می‌دهد. لذا به نظر می‌رسد آمریکا و متحدانش به این جمع‌بندی برسند که دوره «تهدید نظامی کلاسیک» به پایان رسیده و باید تمام سرمایه‌گذاری را به سمت جنگ نرم، ترکیبی و هیبریدی سوق دهند. در این الگوی جدید، موشک‌های بالستیک ایران کم اثر می‌شوند؛ زیرا دشمن دیگر به دنبال تصرف خاک یا بمباران تأسیسات نیست، بلکه به دنبال از کار انداختن «اراده مقاومت» در درون جامعه ایران و حضور کم‌هزینه، پایدار و نامرئی است.

این یک نقطه عطف تاریخی است: از این به بعد، ایران با جنگ نامتقارن از نوع نرم روبروست که ابزار آن نه تانک و هواپیما، بلکه رسانه‌های اجتماعی، اینترنت اشیا، هوش مصنوعی مولد و دیپلماسی دیجیتال است. در چنین جنگی، بازدارندگی موشکی دچار می‌شود؛ چراکه دشمنی که هدفش «تغییر باور» است، از موشک نمی‌ترسد؛ بنابراین ایران چاره‌ای ندارد جز آنکه معمای بازدارندگی را از نو تعریف کند: به جای بازدارندگی مبتنی بر تهدید به مجازات فیزیکی، به سمت بازدارندگی مبتنی بر «مصون‌سازی شناختی» و «تاب‌آوری روایی» و توسعه قلمرو فضای مجازی

حرکت کند. دکترین دفاعی ایران صرفاً بر پایه «بازدارندگی از طریق مجازات»^۱ با ابزار موشکی و حمله سایبری بنا شده است؛ اما در جنگ هیبریدی، دشمن «بی‌سر» و «بی‌مکان» است. نمی‌توان یک الگوریتم ترند کننده در تیک‌تاک را با موشک بالستیک هدف قرار دهید. مطالعات نشان می‌دهد که محتواهای تولید شده توسط «هوش مصنوعی مولد»^۲ می‌توانند نرخ اعتماد اجتماعی را در کمتر از یک فصل انتخاباتی تا پانزده درصد کاهش دهند، بدون آنکه حتی یک گلوله شلیک شود (Goldstein et al., 2023: 125). لذا اگر ایران صرفاً بر افزایش برد و قدرت موشکی تمرکز کند، در واقع در حال تقویت متغیرهایی است که در این معادله جایگاهی ندارند بنابراین، «شکاف قدرت»^۳ نه در میدان جنگ، بلکه در «تفاضل توان پردازشی» شکل می‌گیرد (Scharre, 2023).

این شکاف قدرت را به‌وضوح در شبکه‌های اجتماعی می‌توان دید. الگوریتم‌های اینستاگرام و یوتیوب بر اساس «بیشینه‌سازی تعامل»^۴ طراحی شده‌اند. در زمان بحران، این الگوریتم‌ها کاربر را در چرخه‌ای از محتواهای مشابه و «اتاق‌های پژواک»^۵ گرفتار می‌کنند (Pariser, 2011). در ناآرامی‌های اخیر، الگوریتم‌ها با شناسایی تمایل اولیه کاربر به یک روایت خاص، او را با انبوهی از ویدئوهای کوتاه، تقطیع شده و احساسی بمباران کردند. این امر منجر به پدیده‌ای شد که روان‌شناسان آن را «قطبی شدن گروهی»^۶ می‌نامند؛ جایی که فرد تصور می‌کند تمام جامعه دقیقاً مانند او فکر می‌کند و هرگونه صدای مخالفی را «دروغ» یا «پروپاگاندا» می‌پندارد.

تحلیل داده‌های توئیتر در بازه زمانی ناآرامی‌ها نیز نشان می‌دهد که بیش از شصت درصد هشتک‌های ترند شده، توسط حساب‌هایی هدایت می‌شدند که رفتارهای «غیرانسانی»^۷ داشتند. این یک جنگ کلاسیک میان یک دولت و یک ارتش بات‌نت بود. دشمن در این میدان از تکنیک «غرق‌سازی اطلاعاتی» هم استفاده می‌کند. وقتی حجم اخبار متناقض و فوری^۸ از آستانه تحمل مغز فراتر می‌رود، فرد دچار «ناهماهنگی شناختی»^۹ شده و برای رهایی از اضطراب، به ساده‌ترین

¹ Deterrence by Punishment

² Generative AI

³ Power Gap

⁴ Engagement Maximization

⁵ Echo Chambers

⁶ Group Polarization

⁷ Bot-like

⁸ Breaking News

⁹ Cognitive Dissonance

و در دسترس‌ترین روایت (که معمولاً توسط الگوریتم‌ها برجسته شده) پناه می‌برد (Festinger, 1957). در اینجا، «سرعت انتشار» جایگزین «صحت منبع» می‌شود.

حذف سیستماتیک نمادهای مقاومت و روایت‌های ضدژئومونیک (سانسور هوشمند و ترور دیجیتال) در شبکه‌های اجتماعی (مانند اینستاگرام و ایکس) به بهانه «نقض قوانین انجمن» نمونه‌ای دیگر از «سلطه الگوریتمی» است که مکمل حملات پهلادی در میدان می‌باشد. این فرآیند باعث می‌شود که «واقعیت مجازی» مردم منطقه، عاری از هرگونه آلترناتیو برای نظم آمریکایی باشد (Jin, 2015).

خلاصه آن‌که، آمریکا از ابزارهای قدرت جدیدی استفاده می‌کند که میدان منازعه را ماهیتاً متفاوت کرده است و اگر ادراک مناسب و متناسبی برای این میدان جدید صورت‌بندی نشود و بر اساس انگاره‌ها و پارادایم‌ها امنیتی و نظامی کهن، وضعیت جدید ادراک و بر آن اساس راهبردها و ابزارهای تدافعی و تهاجمی تمهید شود، یقیناً کشور هزینه‌های سنگین و غیرقابل جبرانی را متحمل خواهد شد.

۴- یافته‌های پژوهش

یکی از ویژگی‌های بارز کاهش حضور کلاسیک، جایگزینی سرباز با «سنسور» و «موشک» های نقطه‌زن است. ترورهای هدفمند و عملیات‌های پهلادی در یمن، سوریه و عراق طی سال‌های ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴ نشان داد که دکترین جدید بر مبنای «حداقل تلفات انسانی آمریکا و حداکثر آسیب به دشمن» استوار است. این مدل از حضور، هزینه‌های سیاسی دولت آمریکا را در برابر افکار عمومی داخلی کاهش داده و هم‌زمان، نوعی «بازدارندگی فناورانه» ایجاد می‌کند که در آن دشمن با یک قدرت نامرئی و فراگیر روبرو است (Bergen & Rothenberg, 2014).

تحولات ژئوپلیتیک اخیر در غرب آسیا نشان دهنده یک «تغییر پارادایم» در دکترین امنیتی ایالات متحده است. این فرآیند که در ادبیات سیاسی تحت عنوان «کاهش تعهدات نظامی»^۱ شناخته می‌شود، نه به معنای خروج کامل، بلکه به معنای بازطراحی ساختار حضور از فرم «کلاسیک» و متمرکز به فرم «شبکه‌ای و از راه دور» است که تأثیرات مهمی را با خود در پی دارد:

^۱ Retrenchment

۴-۱- گذار از قدرت سخت به قدرت هوشمند و سایبری

ایالات متحده در سال‌های اخیر، هزینه‌های گزاف حضور فیزیکی را با سرمایه‌گذاری بر روی «عملیات نفوذ دیجیتال» و «جنگ‌های نیابتی اطلاعاتی» جایگزین کرده است. به‌طوری که اولویت از استقرار لشکرهای زرهی به سمت تقویت زیرساخت‌های نظارتی و مدیریت افکار عمومی از طریق الگوریتم‌های شبکه‌های اجتماعی تغییر یافته است. به‌عنوان نمونه، هزینه‌های سرمایه‌ای هوش مصنوعی که در سال ۲۰۲۵ نصف هزینه‌های نظامی بوده است، اکنون تقریباً یک و نیم برابر هزینه‌های نظامی شده است (Donya-e Eqtesad, 2026). این رویکرد به ایالات متحده اجازه می‌دهد تا با صرف هزینه کمتر، برون‌دادهای سیاسی- اجتماعی منطقه را همسو با منافع خود جهت‌دهی کند.

۴-۲- بازنمایی رسانه‌ای و بر ساخت واقعیت^۱

رسانه‌های جریان اصلی با استفاده از تکنیک‌های «برجسته‌سازی» و «قاب‌بندی»، پایان حضور نظامی کلاسیک را نه به‌عنوان یک شکست استراتژیک، بلکه به‌عنوان یک «بازآرایی مسئولانه» برای مقابله با تهدیدات نوین (نظیر چین و روسیه) و دفاع از شرکای خود بازنمایی می‌کنند. در این رویکرد، رسانه‌ها با جابجایی تمرکز از «اشغال نظامی» به «امنیت سایبری و حقوق بشر»، ذهنیت مخاطب منطقه‌ای را از نقد حضور بیگانه به سمت پذیرش الگوهای جدید حکمرانی دیجیتال سوق می‌دهند.

۴-۳- تأثیر بر رفتار و نظرات عمومی در غرب آسیا

بر این اساس، در مقابله با این شرایط جدید، کشورهایی نظیر ایران باید از امنیت سخت‌تک بعدی به امنیت ترکیبی چند دامنه‌ای عبور کنند (Barrinha & Christou, 2022; Rossbach, 2024). Gilli et al., 2025). ایران باید از راهبرد «خروج آمریکا» به‌عنوان هدف نهایی، به راهبرد «کاهش امکان سلطه‌پذیری ایران» به‌عنوان هدف بنیادین عبور کند. حتی از منظری می‌توان گفت خروج نظامی آمریکا از غرب آسیا، یک «فرصت خطرناک» است. اگر ایران صرفاً به شادی بابت تخلیه پایگاه‌ها بسنده کند، در تله «استعمار نامرئی» گرفتار خواهد شد. موازنه قدرت در سال ۲۰۲۶ و پس از آن، نه در خلیج فارس، بلکه در «سرورهای ابری» و «مدارهای هوش مصنوعی» تعیین

^۱ Framing

می‌شود. ایران باید موشک‌های شناختی خود را بسازد؛ موشک‌هایی از جنس محتوا، الگوریتم و حاکمیت دیجیتال.

در ادبیات جدید حاکمیت دیجیتال نیز همین نکته به زبان دیگری بیان شده است. حاکمیت دیجیتال یعنی توان دولت و جامعه برای کنترل نسبی بر زیرساخت‌ها، داده‌ها، استانداردها، زنجیره‌های تأمین، سامانه‌های سایبری و قواعد فضای دیجیتال. پژوهش‌ها درباره اتحادیه اروپا نشان می‌دهند که حاکمیت فناورانه فقط یک شعار فنی نیست، بلکه بخشی از هویت و کنش ژئوپلیتیک بازیگران بین‌المللی شده است (Barrinha & Christou, 2022). با این حال، پژوهش‌های انتقادی هشدار می‌دهند که حاکمیت دیجیتال بدون صنعت واقعی، ظرفیت هوش مصنوعی، داده، توان محاسباتی و راهبرد دفاعی منسجم، ممکن است به ادعایی بیش از حد خوش‌بینانه تبدیل شود (Calderaro & Blumfelde, 2022).

از منظر رئالیسم تهاجمی خروج آمریکا تنها زمانی عقلانی است که یک «موازنه‌گر محلی» بتواند منافع آمریکا را تأمین کند؛ اما یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که آمریکا با ترکیبی از رئالیسم و سازه‌انگاری، به مدل «هژمونی پنهان» دست یافته است. در حالی که رئالیست‌ها بر موازنه نظامی تأکید دارند، سازه‌انگاران بر اهمیت «هویت» و «هنجارها» متمرکز هستند. آمریکا در غرب آسیا با استفاده از حکمرانی شناختی، در حال «هنجارسازی نوین» است تا مفاهیمی چون «توسعه» را در قالب استانداردهای لیبرال-دیجیتال بازتعریف کند. لذا ایالات متحده از مدل «هژمونی فیزیکی سرزمینی» به سمت «هژمونی زیرساختی و حکمرانی الگوریتمیک» گذار کرده است. پنتاگون در حال پیاده‌سازی دکترین «نبرد موزاییکی»^۱ در غرب آسیا است. در این مدل، نیروهای نظامی به قطعات کوچک، ارزان، بسیار متصل و توزیع شده تقسیم می‌شوند که جایگزین پایگاه‌های بزرگ و آسیب‌پذیر شده‌اند. تشکیل نیروی ویژه^۲ توسط نیروی دریایی آمریکا در بحرین که بر استفاده از شناورهای بدون سرنشین و هوش مصنوعی تمرکز دارد، نشان دهنده جایگزینی ناوگان‌های سنتی با یک «شبکه حسگرهای هوشمند» در خلیج فارس است. در این حوزه، یافته‌ها نشان‌دهنده شکل‌گیری «وابستگی متقابل نامتقارن» است. آمریکا با فروش سیستم‌های تسلیحاتی که هسته نرم افزاری آن‌ها در اختیار واشینگتن است، نوعی «بازدارندگی شبکه‌ای» ایجاد کرده است. نخبگان

^۱ Mosaic Warfare

^۲ Task Force 59

این منطقه برای تضمین بقای سیاسی خود، در لایه «امنیت داده محور» همچنان در معماری سلطه آمریکا باقی مانده‌اند.

۴-۴- نمونه‌هایی از تغییر ساختار هژمونی و سلطه آمریکا نمونه اول: فرآیند خروج از افغانستان؛ پایان دکترین دولت‌سازی

نقطه عطف خروج نظامی کلاسیک آمریکا از منطقه، در اوت ۲۰۲۱ با تخلیه پایگاه هوایی بگرام و خروج کامل نیروها از افغانستان رقم خورد. این رخداد، فراتر از یک جابجایی تاکتیکی، نشان‌دهنده شکست قطعی دکترین «دولت‌سازی مقتدرانه» بود که از سال ۲۰۰۳ بر سیاست خارجی آمریکا سایه انداخته بود. از منظر استراتژیک، پنتاگون با درک این واقعیت که حضور فیزیکی سنگین به جای تولید امنیت، منجر به تولید هدف برای گروه‌های شبه‌نظامی شده است، به سمت استراتژی «توزین از دوردست»^۱ حرکت کرد (Walt, 2018). در این مدل، توانمندی‌های موسوم به «فراافقی»^۲ شامل پهپادهای شناسایی-رزمی و عملیات‌های ویژه جایگزین استقرار دائم تیپ‌های پیاده شدند.

نمونه دوم: عراق و مدل «حکمرانی فنی-مالی» به جای اشغال

در عراق، از پایان سال ۲۰۲۱، مأموریت نیروهای آمریکایی رسماً از حالت رزمی به حالت «آموزشی، مستشاری و توانمندسازی»^۳ تغییر یافت. این تغییر ماهیت، ابزاری برای کاهش حساسیت‌های سیاسی داخلی در عراق و هم‌زمان حفظ اشراف اطلاعاتی بود. ایالات متحده با تعطیل کردن پایگاه‌های بزرگ و پرهزینه، به سمت ایجاد استقرار پایگاه‌های کوچک و چابک^۴ بسیار پیشرفته حرکت کرده است. این نقاط (مانند التنف در سوریه یا پایگاه‌های کوچک در اقلیم کردستان) نه برای اشغال زمین، بلکه به عنوان «گروه‌های شبکه‌ای» برای مدیریت جریان‌های امنیتی و رصد تحرکات رقبای منطقه‌ای عمل می‌کنند.

یافته‌های تحقیق در عراق نشان‌دهنده یک تحول بزرگ است و عراق آزمایشگاه اصلی گذار آمریکا از هژمونی کلاسیک به نوین است؛ آمریکا با کاهش حضور فیزیکی، اهرم‌های فشار خود را در «شریان‌های مالی» و «زیرساخت‌های بانکی» عراق تثبیت کرده و «بازدارندگی شبکه‌ای» را

^۱ Offshore Balancing

^۲ Over-the-Horizon

^۳ Advise, Assist, and Enable

^۴ Lily Pads

برای خود امکان‌پذیر ساخته است. واشینگتن از طریق نظارت دقیق بر بانک مرکزی عراق و الزام به استفاده از پلتفرم‌های مالی تحت نظارت فدرال رزرو، عملاً توان مانور اقتصادی عراق را در دست گرفته است. این یافته نشان می‌دهد که «دیپلماسی دلار دیجیتال»، ابزاری بسیار کارآمدتر از حضور تانک‌ها در خیابان‌ها برای کنترل رفتار سیاسی بغداد است و هرگونه کنش سیاسی خارج از چارچوب موازنه، با ریسک سقوط ارزش پول ملی مواجه می‌شود. این درواقع، «بازدارندگی به مثابه خدمت»^۱ است.

نمونه سوم: پیمان ابراهیم و «بازدارندگی شبکه‌ای ائتلافی»

پیمان ابراهیم صرفاً یک توافق دیپلماتیک نیست، بلکه یک «معماری نوین امنیتی» برای برون‌سپاری وظایف آمریکا به متحدان محلی است؛ که درصدد ایجاد یک شبکه راداری و پدافندی مشترک میان رژیم صهیونیستی و برخی کشورهای عربی تحت مدیریت سنتکام است. این شبکه در جنگ دوم و بالأخص جنگ سوم تحمیلی به‌صورت منظم و وسیعی تحت نظر سنتکام عمل کرده و همین امر موجب شده بود که ایران در جهت مقابله با این شبکه برخی شبکه‌های راداری کشورهای منطقه را که عموماً در پایگاه‌های آمریکایی مستقر بودند از بین ببرد. در این الگو، آمریکا نقش «تأمین‌کننده فناوری و پردازشگر ابری داده‌ها» را ایفا می‌کند. این یافته تأیید می‌کند که هژمونی آمریکا از لایه سخت‌افزار به لایه «پروتکل‌های امنیتی» منتقل شده است.

نمونه چهارم: بازآرایی در خلیج فارس و دریای سرخ؛ امنیت دریا پایه و تغییر

اولویت‌های ژئوپلیتیک

گزارش‌های راهبردی ۲۰۲۴ نشان می‌دهد که تمرکز نظامی آمریکا در غرب آسیا از «زمین» به «دریا» و «هوا» منتقل شده است. ایجاد نیروهای ضربت چندملیتی مانند^۲ برای تأمین امنیت کشتیرانی در دریای سرخ و باب‌المندب، نمونه‌ای از دکترین «امنیت اشتراکی با رهبری آمریکا» است. در این مدل، واشینگتن تلاش می‌کند با واگذاری مسئولیت‌های میدانی به متحدان منطقه‌ای و فراهم کردن پوشش فناورانه و ماهواره‌ای، حضور خود را «نامرئی اما مؤثر» سازد. این رویکرد به آمریکا اجازه می‌دهد تا منابع اصلی خود را برای مهار چین در اقیانوس آرام آزاد کند، بدون آنکه کنترل خود بر شریان‌های انرژی را به کلی از دست بدهد (Masitoh & Perwita & Rudy, 2025). لذا

^۱ DaaS

^۲ CTF-153

چرخش تمرکز از «بازیگران غیردولتی و تروریسم» در غرب آسیا به سمت «رقابت قدرت‌های بزرگ»^۱ به‌ویژه چین در منطقه ایندو-پاسیفیک و روسیه در شرق اروپا است یافته‌ها نشان می‌دهد که واشینگتن با تحمیل زیرساخت‌های فناوری خود بر کشورهای منطقه، به دنبال تضمین «اشراف اطلاعاتی ساختاری» در بلندمدت است. حتی در صورت خروج کامل نظامی، وابستگی این کشورها به سیستم‌های نرم‌افزاری و هوش مصنوعی آمریکایی، بخصوص سرمایه‌گذاری مشترک غول‌های فناوری آمریکا با حکومت‌های محلی برای اجرای پروژه‌های زیرساختی هوش مصنوعی و ابراطلاعاتی نفوذ واشینگتن را تضمین می‌نماید که به نوعی استعمار دیجیتال است.

نمونه پنجم: راهبرد محاصره شناختی دیجیتال در ایران

در ناآرامی‌های اخیر ایران، هم‌افزایی بی‌سابقه‌ای میان رسانه‌های کلاسیک (مانند ایران اینترنشنال) و پلتفرم‌های نوین (توییتر و اینستاگرام) مشاهده شد. این هم‌افزایی را می‌توان به صورت یک «چرخه بازخورد مثبت» تحلیل کرد:

۱. تولید در پلتفرم: یک ویدئوی ۱۰ ثانیه‌ای بدون منبع در توییتر منتشر می‌شود؛
 ۲. ضرب‌دهی الگوریتمیک: بات‌ها و حساب‌های سازمان‌یافته، ویدئو را ترند می‌کنند؛
 ۳. مشروعیت بخشی رسانه‌ای: شبکه ماهواره‌ای ویدئو را به عنوان «گزارش مردمی» پخش می‌کند؛
 ۴. تثبیت در ذهن: کاربر با دیدن ویدئو در هر دو فضا، آن را به عنوان یک واقعیت مطلق و فراگیر می‌پذیرد.
- یافته‌ها نشان می‌دهد که ایالات متحده با سرمایه‌گذاری بر فناوری‌های دور زدن فیلترینگ و اینترنت ماهواره‌ای (مانند استارلینک)، به دنبال ایجاد یک «فضای حاکمیتی موازی» در داخل ایران است. هدف، حفظ ظرفیت «بسیج اجتماعی» و مدیریت ادراک عمومی در لحظات بحرانی است. در این مدل، نفوذ در لایه‌های زیرین اجتماعی از طریق پلتفرم‌های دیجیتال، جایگزین فشارهای نظامی سنتی شده است تا «دستگاه محاسباتی» نخبگان و توده‌ها را دچار اختلال کند. سرمایه‌گذاری‌های سنگین در شرکت‌های هوش مصنوعی آمریکایی با پترودلارهای همسایگان، عملاً «برون سپاری امنیت» به الگوریتم‌های غربی است. صندوق ثروت ملی ابوظبی^۲، صندوق سرمایه‌گذاری

^۱ Great Power Competition

^۲ ADIA

عمومی عربستان^۱ و سرمایه‌گذاران قطری، صدها میلیارد دلار در شرکت‌هایی مانند مایکروسافت، آمازون و صندوق‌های سرمایه‌گذاری وابسته به صنایع دفاعی آمریکایی سرمایه‌گذاری کرده‌اند (Digiato, 2025; Entekhab, 2025; Tejarat News, 2025). این «چرخه پترودلار-سیلیکون»^۲ یکی از عمیق‌ترین پیچیدگی‌های ژئوپلیتیک معاصر است که در ادبیات امنیتی ایران عموماً غایب است. ذهنیت ایرانی عموماً هنوز در پارادایم «تهدید متجسم و مرزی» اسیر است. به همین دلیل، هرگاه از نفوذ آمریکا سخن می‌گوییم، ناخودآگاه به پایگاه‌های نظامی یا ناوهای هواپیمابر می‌اندیشیم. این «کوررنگی راهبردی» موجب شده که مسئله‌ای به پیچیدگی جنگ شناختی، به مطالباتی خرد و تکنوکراتیک مانند «رفع فیلتر» یا «بستن ایران اینترنت‌نشال» تقلیل یابد. غافل از اینکه ایران اینترنت‌نشال فقط نوک کوه یخ است؛ ریشه اصلی در تولید انبوه روایت‌های ضدایرانی توسط الگوریتم‌های یوتیوب و اینستاگرام نهفته است که حتی با بستن یک شبکه، ده شبکه جدید جایگزین می‌شوند.

سیاست فیلترینگ گسترده، نمونه بارز «درمان معکوس» است. هرچه فیلتر تنگتر شود، میل به دور زدن بیشتر می‌شود و کاربران به سمت پلتفرم‌های خارجی و کنترل نشده رانده می‌شوند. جنگ نرم را نمی‌توان با بستن راه‌ها برد. راهبرد درست، «اینترنت باز اما با تولید محتوای رقابتی» است. تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد که تنظیم‌گری در متن فناوری مانند^۳ در اروپا بسیار کارآمدتر از انکار فناوری است. ایران باید به جای «نفی فناوری نرم»، «مهندسی معکوس و بومی‌سازی فعال و خلاق» را در پذیرش رقابت آزاد، در دستور کار قرار دهد و مکرراً به بهانه «شرایط خاص کشور» راه‌حل‌های ساده اما مرگباری نظیر فیلترینگ را پیشه نکند.

۴-۵. چالش‌ها، محدودیت‌ها و تنش‌های استراتژی گذار به قدرت نرم و بازدارندگی از راه دور

اگرچه ایالات متحده با هدف کاهش هزینه‌های مادی و انسانی، دکتین خود را از حضور نظامی کلاسیک به سمت ترکیبی از قدرت هوشمند و بازدارندگی شبکه‌ای سوق داده است، اما

^۱ PIF

^۲ Petrodollar-Silicon Cycle

^۳ GDPR

این گذار پارادایمیک در اتمسفر ژئوپلیتیک غرب آسیا سه چالش ساختاری و نوظهور را به همراه آورده است:

چالش اول: ظهور قطب‌بندی‌های جدید و چالش موازنه قوا (نقش چین و روسیه)

یکی از جدی‌ترین چالش‌های استراتژی «خروج مسئولانه» یا کاهش حضور فیزیکی آمریکا، ایجاد «خلأ قدرت»^۱ است که به سرعت توسط بازیگران رقیب پر می‌شود. بر اساس نظریه واقع‌گرایی ساختاری، ساختار آنارشیک بین‌الملل اجازه نمی‌دهد منطقه‌ای استراتژیک مانند غرب آسیا بدون ناظر باقی بماند. پکن با بهره‌گیری از ابتکار «کمربند و راه ابریشم» و میانجی‌گری در بحران‌های منطقه‌ای (مانند توافق ایران و عربستان در ۲۰۲۳)، الگوی جدیدی از قدرت نرم را ارائه داده است که برخلاف الگوی آمریکایی، بر «توسعه‌گرایی غیرمداخله‌گر» استوار است. این موضوع سرمایه نمادین آمریکا را به‌عنوان تنها «تضمین‌کننده امنیت» به چالش می‌کشد. به‌علاوه، مسکو با تثبیت حضور خود در مدیترانه شرقی و سوریه، نشان داده است که برخلاف میل واشینگتن، قدرت سخت همچنان در تعیین معادلات نهایی نقش کلیدی دارد.

چالش دوم: مقاومت‌های فرهنگی-بومی و اصطکاک با ارزش‌های لیبرال

گذار آمریکا به قدرت رسانه‌ای و پلتفرمی با سدی به نام «هویت‌های محلی و مذهبی» برخورد کرده است. از منظر برساخت‌گرایی، هنجارهایی که آمریکا سعی دارد از طریق مهندسی رضایت و الگوریتم‌های شبکه‌های اجتماعی تزریق کند، لزوماً توسط کنشگران منطقه‌ای درونی‌سازی نمی‌شوند. تلاش برای ترویج سبک زندگی غربی و لیبرالیسم فرهنگی در جوامع سنتی غرب آسیا، بعضاً منجر به شکل‌گیری نوعی «واکنش دفاعی هویتی» شده است. این تقابل هنجاری باعث می‌شود که قدرت نرم آمریکا نه به‌عنوان یک جاذبه، بلکه به‌عنوان یک «تهدید نرم» نگریسته شود (Walt, 2018). از این فراتر، برخی دولت‌های منطقه با ایجاد شبکه ملی اطلاعات و محدودسازی پلتفرم‌های آمریکایی، در حال مقابله با «امپریالیسم الگوریتمیک» هستند تا از حاکمیت داده‌ای خود دفاع کنند.

¹ Power Vacuum

چالش سوم: پارادوکس بازدارندگی و کاهش اعتبار امنیتی

انتقال از پایگاه‌های بزرگ به پایگاه‌های کوچک و تکیه بر فناوری‌های از راه دور (مانند پهپادها و جنگ سایبری)، اگرچه ریسک تلفات نیروهای آمریکایی را کاهش داده، اما منجر به شکل‌گیری «بحران اعتبار»^۱ در میان متحدان منطقه‌ای شده است. متحدان سنتی واشینگتن در خلیج فارس، خروج از افغانستان و کاهش حضور در عراق را نشانه‌ای از غیرقابل اتکا بودن چتر حمایتی آمریکا تلقی می‌کنند. این موضوع باعث شده است که این کشورها به سمت «تنوع‌بخشی به شرکای امنیتی» و نزدیکی به بلوک شرق حرکت کنند.

چالش چهارم: جنگ شناختی و چالش «حقیقت» در عصر پسا-حقیقت

اگرچه آمریکا در حوزه فناوری رسانه‌ای پیش‌تاز است، اما در جنگ شناختی با چالش اشباع اطلاعاتی مواجه است. بازیگران رقیب (مانند ایران و روسیه) با استفاده از استراتژی «ضدروایت»^۲، توانسته‌اند هزینه‌های اقناعی پروژه‌های قدرت نرم آمریکا را به شدت افزایش دهند. در محیطی که تکثر منابع خبری وجود دارد، مهندسی رضایت دیگر یک فرآیند یک‌سویه نیست و مخاطب منطقه‌ای به شدت نسبت به پیام‌های ارسالی از سوی «رسانه‌های جریان» اصلی بدبین شده است.

بحث و نتیجه‌گیری

در مجموع، یافته‌های تحقیق تأیید می‌کنند که در کنار حضور کلاسیک ایالات متحده در غرب آسیا، یک «معماری نوین سلطه» با سرعت زیادی در این منطقه در حل شکل‌گیری است که در آن «کنترل جریان داده‌ها» و «مدیریت ادراک جوامع»، جایگزین کنترل فیزیکی زمین شده است. این تغییر پارادایم به آمریکا اجازه می‌دهد با هزینه کمتر و مشروعیت بیشتر (تحت لوای فناوری و توسعه)، اهداف هژمونیک خود را دنبال کند. لذا پایان حضور نظامی کلاسیک آمریکا نه به معنای پایان هژمونی، بلکه به معنای ارتقای آن به لایه‌های پیچیده‌تر شناختی و شبکه‌ای و یک بازآرایی هوشمندانه برای بقای سلطه در عصر دیجیتال است. در نهایت، می‌توان گفت حضور آمریکا در منطقه از حالت «توده‌ای و متمرکز» به حالت «توزیع‌شده و نامرئی» درآمده است که این امر، شناسایی و مقابله با آن را برای قدرت‌های منطقه‌ای دشوارتر و پیچیده‌تر می‌سازد. لذا برای مقابله

^۱ Credibility Crisis

^۲ Counter-Narrative

با این پارادایم نوین، بازیگران منطقه، بالأخص ایرانی، نیازمند تقویت «موازنه وجودی هوشمند» هستند که شامل استقلال در لایه‌های داده‌ای و بازسازی پیوندهای اجتماعی بومی است. ایران در این پیچ تاریخی با یک پرسش وجودی روبروست: آیا می‌خواهد با ابزارهای قرن بیستم (موشک و فیلترینگ) به جنگ تهدیدات قرن بیست و یک (الگوریتم و جنگ شناختی) برود؟

موازنه وجودی هوشمند ایجاب می‌کند که ایران به‌جای تلاش برای بستن درها، به فکر ساختن «معماری نوین قدرت» باشد که در آن فناوری نه یک تهدید، بلکه ابزاری برای تثبیت حاکمیت ملی در عصر دیجیتال است. ایران در چهار دهه گذشته بخش مهمی از راهبرد دفاعی خود را بر بازدارندگی نامتقارن، توان موشکی، شبکه متحدان منطقه‌ای، دفاع سرزمینی، عمق راهبردی و هزینه مند کردن حمله نظامی بنا کرده است. این راهبرد، به‌ویژه در برابر تهدید حمله مستقیم، اهمیت خود را از دست نداده است؛ اما مسئله این است که تهدیدهای جدید، زیر آستانه جنگ مستقیم عمل می‌کنند. در چنین محیطی، دشمن می‌تواند بدون عبور از خط قرمز نظامی، هزینه‌های سنگینی بر کشور تحمیل کند: حمله سایبری، عملیات روانی، دستکاری مالی، تحریم هوشمند، جنگ حقوقی، تخریب اعتبار نهادها، جنگ روایت و نفوذ پلتفرمی و دمیدن براندازی.

مفهوم «بازدارندگی یکپارچه» در ادبیات امنیتی آمریکا دقیقاً به ترکیب ابزارهای نظامی و غیرنظامی در حوزه‌های مختلف اشاره دارد. پژوهشی درباره اجرای بازدارندگی یکپارچه آمریکا در جنگ اوکراین نشان می‌دهد که این الگو با ترکیب تحریم اقتصادی، دفاع سایبری، اشتراک اطلاعات، هماهنگی دیپلماتیک و حمایت نظامی غیرمستقیم عمل کرده است (Masitoh et al., 2025). این تجربه برای ایران دو درس دارد: نخست، جنگ جدید فقط در میدان نظامی تعیین تکلیف نمی‌شود؛ دوم، کشوری که ابزارهای غیرنظامی قدرتمند ندارد، حتی با توان نظامی مهم نیز در معرض فشار چندبعدی باقی می‌ماند.

بازدارندگی چند دامنه‌ای ایران باید حداقل شش لایه داشته باشد:

۱. لایه نخست، بازدارندگی سخت است: توان موشکی، پهپادی، پدافندی، دریایی و دفاع سرزمینی؛

۲. لایه دوم، بازدارندگی سایبری است: توان کشف، دفاع، بازیابی، نسبت‌دهی و پاسخ متناسب به حملات سایبری؛

۳. لایه سوم، بازدارندگی داده‌ای است: حفاظت از داده‌های حیاتی کشور، از ثبت احوال و مالیات تا انرژی، سلامت، بانک، حمل‌ونقل و آموزش؛
۴. لایه چهارم، بازدارندگی شناختی است: توان جامعه برای مقاومت در برابر اطلاعات نادرست، عملیات روانی و تخریب اعتماد؛
۵. لایه پنجم، بازدارندگی اقتصادی است: کاهش آسیب‌پذیری زنجیره تأمین، ارز، انرژی، غذا، دارو و فناوری؛
۶. لایه ششم، بازدارندگی دیپلماتیک است: توان ایجاد هزینه سیاسی برای مداخله خارجی از طریق ائتلاف‌سازی، حقوق بین‌الملل و ابتکار منطقه‌ای.

عملیات چند دامنه‌ای در ادبیات ناتو نیز به همین ضرورت اشاره دارد: میدان‌های زمینی، هوایی، دریایی، سایبری، فضایی و اطلاعاتی به صورت مستقل عمل نمی‌کنند، بلکه به هم متصل‌اند و نیازمند برنامه‌ریزی راهبردی جامع هستند (Gilli et al., 2025). بر همین اساس، برای ایران، شورای عالی امنیت ملی، وزارت ارتباطات، وزارت علوم، وزارت اقتصاد، وزارت خارجه، نیروهای مسلح، رسانه ملی، بخش خصوصی و دانشگاه‌ها نمی‌توانند جدا از هم سیاست امنیت دیجیتال، رسانه، داده و دفاع را پیش ببرند. تهدید یکپارچه است؛ پاسخ نیز باید یکپارچه باشد.

افق‌های پیش‌رو، کلان سناریوهای محتمل و پیشنهادات

با توجه به متغیرهای مداخله‌گر نظیر نفوذ چین و مقاومت‌های بومی، آینده حضور آمریکا در منطقه را می‌توان در قالب دو سناریوی کلی پیش‌بینی کرد:

الف) سناریوی هژمونی نهادینه دیجیتال: در این سناریو، آمریکا موفق می‌شود با تکیه بر برتری در هوش مصنوعی و امپریالیسم پلتفرمی، لایه‌های هنجاری و شناختی جوامع منطقه را بازطراحی کند. در این مدل، «قدرت نرم» نه به عنوان مکمل، بلکه به عنوان سلاح اصلی عمل کرده و وابستگی فناورانه کشورهای منطقه به اکوسیستم‌های آمریکایی، نوعی «استعمار نوین دیجیتال» را پدید می‌آورد که نیازی به حضور فیزیکی سربازان ندارد (Miller, 2025).

ب) سناریوی فرسایش نفوذ و نظم چندقطبی: در مقابل، تداوم چالش‌های بخش پنج (از جمله موازنه قوای چین و روسیه) می‌تواند منجر به شکست پروژه «مهندسی رضایت» شود. در این صورت، غرب آسیا به صحنه رقابت روایت‌ها تبدیل خواهد شد که در آن قدرت نرم آمریکا به

دلیل تناقضات رفتاری و استانداردهای دوگانه، کارایی خود را از دست داده و منطقه به سمت نوعی استقلال استراتژیک یا چرخش به شرق حرکت خواهد کرد.

با توجه به تغییر پارادایم حضور آمریکا، راهبردهای زیر برای صیانت از منافع ملی و تقویت عمق استراتژیک پیشنهاد می‌شود:

(۱) تقویت حکمرانی مشارکتی: بازیگری در جهان نیازمند دو عامل مهم فناوری و سرمایه است که دو رقیب جدی آمریکا و چین برخوردار از آن هستند. لذا باید عوامل مذکور را در چارچوب سرزمینی فراهم نمود؛ یعنی اولاً زمینه مشارکت بیشتر و جدی مردم در حکمرانی را فراهم نمود، ثانیاً به مالکیت و سرمایه و بازار حمایت شده از سوی دولت احترام گذاشت و ثالثاً به فناوری‌های جدید با رویکرد «ما می‌توانیم» توجه بسیار ویژه و حقیقی داشت. در غیر این صورت باید در وابستگی و ذیل آمریکا و چین تعریف شویم.

(۲) ارتقای دکرترین دفاعی از بازدارندگی نظامی به بازدارندگی همه‌جانبه (شناختی- سایبری): تمرکز بر تقویت پدافند غیرعامل در فضای مجازی و ایجاد توانمندی‌های آفندی برای مقابله با «حکمرانی داده‌محور» آمریکا.

(۳) نهادسازی در فضای خاکستری: ایجاد آژانس‌های منطقه‌ای برای مدیریت جریان اطلاعات و همکاری با کشورهای همسو (نظیر چین و روسیه) جهت ایجاد زیرساخت‌های مخابراتی و بانکی مستقل از سوئیفت و منظومه‌های ماهواره‌ای غربی.

(۴) دیپلماسی عمومی شبکه‌محور: بازتعریف روایت‌های محور مقاومت با زبان آکادمیک و فناوریانه برای اقناع نسل‌های جدید در عراق، لبنان و سوریه، جهت خنثی‌سازی عملیات‌های روانی و شناختی واشینگتن.

(۵) بهره‌گیری از شکاف‌های درونی ائتلاف‌های نوین: شناسایی تعارضات منافع میان اعضای پیمان ابراهیم و ارائه مدل‌های همکاری اقتصادی جایگزین که امنیت را به جای وابستگی به خارج، بر پایه مشارکت درون منطقه‌ای تعریف کند.

(۶) توسعه هوش مصنوعی حاکمیتی: سرمایه‌گذاری سنگین بر روی الگوریتم‌های بومی جهت تحلیل کلان داده‌های منطقه‌ای و پیش‌بینی رفتار کنشگران تحت تأثیر محرک‌های آمریکایی. پژوهش‌های امنیتی جدید تأکید می‌کنند که داده‌های ملی حیاتی باید به‌عنوان منبع راهبردی امنیت

ملی دیده شوند. راسباخ در مطالعه‌ای درباره تاب‌آوری داده و دفاع ملی استدلال می‌کند که بدون داده‌های حیاتی، حتی تداوم دولت در بحران نیز ممکن است مختل شود؛ زیرا دولت برای مالیات، رفاه، سلامت، آموزش، انرژی، حمل‌ونقل و دفاع به داده نیاز دارد (Rossbach, 2024).

۷) حاکمیت داده و دیپلماسی الگوریتمیک: ایران باید به جای «نفی پلتفرم»، به سمت «تنظیم‌گری فعال» حرکت کند. در این مسیر یکی از مدل‌های پیشنهادی ایجاد «منطقه آزاد داده‌های منطقه‌ای» با همکاری کشورهای همسایه (مانند پیمان شانگهای) است. این کار باعث می‌شود متغیر (داده) از انحصار شرکت‌های آمریکایی خارج شده و در یک شبکه توزیع‌شده قرار گیرد. برای این کار باید به تدوین قوانینی مشابه^۱ همت گماشت که پلتفرم‌های خارجی را ملزم به ذخیره‌سازی داده‌های کاربران ایرانی در سرورهای محلی یا تحت نظارت ملی می‌کند (Couldry & Mejias, 2019).

۸) تقویت تاب‌آوری روایی^۲: در مدل ارائه شده، تاب‌آوری یک ضریب فزاینده است. لذا اگر این ضریب نزدیک به صفر باشد، تمام توان محاسباتی نیز نمی‌تواند جلوی فروپاشی شناختی را بگیرد. بر این اساس، یکی از راه‌کارها عبور از رسانه دولتی تک‌صدا به سمت اکوسیستم رسانه‌ای کثرت‌گرا اما ملی است. چراکه قدرت اقناع در عصر هوش مصنوعی، نه در «تکرار پیام»، بلکه در «تولید معنای معتبر» نهفته است (Walker, 2022).

۹) برون‌سپاری امنیت به لایه‌های مدنی و فناوری: دولت باید از نقش «اپراتور» خارج شده و به نقش «رگولاتور» تغییر وضعیت دهد. در این مسیر سرمایه‌گذاری در هوش مصنوعی بومی و حمایت از استارت‌آپ‌هایی که در لایه‌های زیرساختی فعالیت می‌کنند (البته نه با رانت، بلکه با ایجاد بازار رقابتی) متغیر الگوریتم را در معادله قدرت ایران تقویت می‌کند.

۱۰) تغییر پارادایم از «ممانعت» به «رقابت»: جنگ شناختی را نمی‌توان با بستن دروازه‌ها برد؛ باید با ساختن گفتمان‌های جذاب‌تر، روایت‌های معنادارتر و پلتفرم‌های کاربر‌پسندتر رقابت کرد. آنچه جنگ برای تیک‌تاک را از یک مسئله صرفاً حریم خصوصی داده فراتر برده، این است که این تعارض نشان‌دهنده تغییری در موازنه قدرت دیجیتال است. تغییری که می‌تواند تعریف امنیت ملی، حاکمیت اقتصادی و خود اینترنت را بازنویسی کند.

^۱ GDPR

^۲ Narrative Immunity

۱۱) تغییر پارادایم از «واکنش انفعالی» به «پیشگیری ساختاری»: فیلتر کردن واکنش به نشانه های سطحی است، نه درمان ریشه ای. ریشه های اصلی در معماری الگوریتمی پلتفرم ها، ساختارهای تأمین مالی محتوا و شبکه های توزیع روایت نهفته اند که قابل فیلتر شدن نیستند.

۱۲) تغییر پارادایم از «انکار فناوری» به «بومی سازی خلاق»: ایران دارای سرمایه انسانی قابل توجهی در حوزه فناوری است. شواهد آن، جامعه بزرگ مهندسان ایرانی در دره سیلیکون است. معماری سیاست گذاری باید به جای «انکار» یا «سرکوب» این سرمایه، چارچوبی برای «بازگشت و سرمایه گذاری» آن در داخل فراهم کند.

۱۳) بالا بردن تاب آوری دیجیتال: پژوهش های جدید درباره تاب آوری در برابر اطلاعات نادرست تأکید می کنند که راهکار مؤثر، چندبعدی است: آموزش، تنظیم گری، فناوری، اعتماد نهادی، سواد رسانه ای و مشارکت شهروندی باید هم زمان تقویت شوند (Surjatmodjo et al., 2024). یونسکو نیز سواد رسانه ای و اطلاعاتی را یکی از مهارت های ضروری برای مقابله با اطلاعات نادرست، نفرت پراکنی، کاهش اعتماد به رسانه و چالش های هوش مصنوعی معرفی می کند.^۱

۱۴) الزامات نهادی: فراتر از توصیه های سیاستی: روندهای دو دهه اخیر نشان می دهد که تقویت حکمرانی جهانی در تمامی حوزه ها با محوریت آمریکا و تضعیف حکمرانی های ملی کشورها مطلوب آمریکاست. لذا بحث امکان پذیری حکمرانی های جهانی مستقل از حکمرانی از طریق نهادهای ملی در حوزه های رسانه، آموزشی، پولی، مالی و هدایت سرمایه داری تجاری از طریق فناوری های نو بر پایه هوش مصنوعی و کنترل و مدیریت انرژی های هیدروکربونی و جغرافیای نقاط حساس (گرینلند، کانادا، تنگه ها، ایزولاسیون قاره ای و اشغال همسایگان کانادا و مکزیک) رویکرد حفظ هژمونی آمریکا بر جهان است. در این مسیر ما باید ضمن حفظ رویکردهای فراملی، به تقویت ارکان ملی خود بپردازیم.

لذا، تمام تحلیل های بالا اگر به بازطراحی نهادی منجر نشوند، صرفاً در حد شعار باقی می ماند. چراکه واقعیت تلخ آن است که نهادهای حاکمیتی ایران امروز توان حل مسائل پیچیده جنگ هیبریدی را ندارند و شاید خود را مسئول هم نمی دانند. لذا ایران باید نهادهای خود را بازطراحی نماید تا توان حل مسائل پیچیده و فناورانه را پیدا کند. بدون این اصلاحات، هر استراتژی ای

^۱ UNESCO

محکوم به شکست است و اگر این تحولات رخ ندهد، آمریکا بدون شلیک یک گلوله، طی ۴ تا ۵ سال آینده با استفاده از جنگ هیبریدی، ایران را تسلیم کرده و از موضع برتر با چین وارد مذاکره خواهد شد؛ اما اگر ایران هوشمندانه عمل کند، می‌تواند این تهدید را به فرصتی برای جهش تاریخی تبدیل کند: تبدیل شدن از یک «قدرت موشکی» به یک «تمدن فناورانه نرم‌افزار محور». این همان معنای «عبور از شرایط ساده» و ورود به «تحلیل پیچیده» است.

Translated References to English

- Austin, L. (2021). We Must Prepare for a Much Larger War Front. *Donya-e Eqtesad*, May 6, 2021. [In Persian]
- Barrinha, A., & Christou, G. (2022). Speaking sovereignty: The EU in the cyber domain. *European Security*, 31, 356–376.
- Bergen, P., & Rothenberg, D. (2014). *Drone Wars: Transformation Conflict, Low and Policy*. Cambridge University Press.
- Bernal, A., et al. (2020). Cognitive Warfare. NATO Innovation Hub (Jouhn Hopkins)
- Calderaro, A., & Blumfelde, S. (2022). Artificial intelligence and EU security: The false promise of digital sovereignty. *European Security*, 31, 415–434.
- Ćosić, K., Popović, S., & Wiederhold, B. (2026). Emotionally based strategic communications as a new tool in defensive cognitive warfare. *Frontiers in Psychology*. 6 February.
- Couldry, N., & Mejias, U. A. (2018). Data Colonialism: Rethinking Big Data's Relation to the Contemporary Subject. *Television & New Media*. Volume 20, Issue 4
- Couldry, N., & Mejias, U. A. (2019). *The Costs of Connection: How Data Is Colonizing Human Life and Appropriating It for Capitalism*. Stanford University Press.
- Danet, D. (2023). Cognitive security: Facing cognitive operations in hybrid warfare¹. *European Conference on Cyber Warfare and Security*.
- Donya-e Eqtesad. (2026). August 3, 2026. [In Persian]
- Digiato. (2025). May 14, 2025. [In Persian]
- Entekhab. (2025). May 16, 2025. News Code: 866462. [In Persian]
- Festinger, L. (1957). *A Theory of Cognitive Dissonance*. Stanford University Press.
- Gilli, A., Gilli, M., & Grgić, G. (2025). NATO, multi-domain operations and the future of the Atlantic Alliance. *Comparative Strategy*, 44, 73–91.
- Goldstein, J. A., Sastry, G, Musser, M, DiResta, R, Gentzel, M and Sedova, K (2023). Generative Language Models and Automated Influence Operations: Emerging Threats and Potential Mitigations. *Cornell University (arXiv)*.
- Herman, E. S., & Chomsky, N. (2024 Edition). *Manufacturing Consent: The Political Economy of the Mass Media*. Pantheon Books.
- Hoffman, F. G. (2007). *Conflict in the 21st century: The rise of hybrid wars*. Potomac Institute for Policy Studies.
- Jayamaha, B., & Matisek, J. (2018). *Social media warriors: Leveraging a new battlespace*. Parameters.
- Jin, D. Y. (2015). *Digital Platforms, Imperialism and Political Culture*. Routledge.
- IRNA. (2022). May 22, 2022. Article Code: 84829994. [In Persian]
- Koushki, M S and Mir Hosseini, F. (2021). Layering the US expulsion from the Persian Gulf. *American Strategic Studies*, 1(2), 41-61. doi: 10.27834743/ASS.2018.1006 [In Persian]
- Kalpokas, I. (2024). Post-truth and information warfare in their technological context. *Applied Cybersecurity & Internet Governance*. Volume 3, No. 2.

- Masitoh, Y. T., Perwita, A. A. B., & Rudy, E. (2025). Integrated deterrence in practice: The 2022 United States National Defense Strategy towards the Russia–Ukraine War. *International Journal of Humanities, Education, and Social Sciences*. Vol 3 No 3.
- Mearsheimer, J. (Updated Edition 2021). *The Tragedy of Great Power Politics*. W. W. Norton & Company. ISBN 978-0393349276.
- Mearsheimer, J. (2018). *The Great Delusion: Liberal Dreams and International Realities*. Yale University Press.
- Mohammadi, S., Barzegar, K., Malek, E. and Mokarempour, M. B. (2024). Artificial Intelligence (AI) And Evolution In The Political-Social Realm (Case Study: The American Elections 2024). *American Strategic Studies*, 3(4), 143-164. doi: 10.27834743/ASS.2312.1184.5 [In Persian]
- Military. com. (2026, March 22). Pentagon expands use of Palantir AI in new defense contract.
- Mlinac, N. (2025). Hybrid intelligence as a carrier of disinformation and hybrid threats in cyberspace. *National Security and the Future*. Vol. 26 No. 1.
- Norouzi, P., Hamzepour, A., Pourqiyumi, A., Hedayat, M. R. and Firuzkuhi, M. (2024). Analyzing America's political-security influence in Iran as chaotic and quantum phenomena. *American Strategic Studies*, 3(4), 11-37. doi: 10.27834743/ASS.2404.1209.1 [In Persian]
- Pariser, E. (2011). *The Filter Bubble: What the Internet Is Hiding from You*. Penguin Press.
- Romański, R. (2025). Mechanisms of disinformation amplification in hybrid warfare: The case of the conflict in Ukraine. *Bulletin of "Carol I" National Defence University*. 14(2) 7-32.
- Roszbach, N. (2024). Intelligence and data resilience: A small state perspective on digitalisation and national defence towards the 2030s.
- Saeed, S. O. (2025). Hybrid warfare and strategic communication: Theory and Case Study. *Hadtudományi Szemle*
- Scharre, P. (2023). *Four Battlegrounds: Power in the Age of Artificial Intelligence*. W. W. Norton & Company.
- Strange, S. (2015). *States and Markets*. Bloomsbury Publishing.
- Surjatmodjo, D., Unde, A., Cangara, H., & Sonni, A. F. (2024). Information pandemic: A critical review of disinformation spread on social media and its implications for state resilience. *Social Sciences*. 13(8), 418.
- Taleihur, R. (2024). Iran and America: strategic confrontation in West Asia. *American Strategic Studies*, 3(4), 73-100. doi: 10.27834743/ASS.2401.1188.3 [In Persian]
- Tejarat News. (2025). August 9, 2025. News Code: 1059259. [In Persian]
- Walker, C. (2022). *Sharp Power: Rising Authoritarian Influence*. National Endowment for Democracy.
- Walker, C. (2024). Sharp Power and the New Era of Global Influence. *Journal of Democracy*.
- Walker, C., & Ludwig, J. (2024). The Sharp Power of Global Media: Influence and Resistance. *Journal of Communication*.

- Walt, S. M. (2018). The Hell of Good Intentions: America's Foreign Policy Elite and the Decline of U. S. Primacy. Farrar, Straus and Giroux.
- Wendt, A. (1999). Social Theory of International Politics. Cambridge University Press.
- Wither, J. (2016). Making sense of hybrid warfare. Connections: The Quarterly Journal. Vol. 15, No. 2.
- Zuboff, S. (2025). The Age of Surveillance Capitalism. Translated by Ehsan Shahghasemi. Tehran: Elmi va Farhangi Publishing. [**In Persian**]